

میلعلوھ

میرییدار باوڈنیر تشیید ترایز زا ہنوگچ

مدعقلایذ 23 رد اضر ماما ہصو صخم ترایز زور یاهی گزیو

تاناہید

ی نارہط ی نیسد ن سحمدحم دیسد جاد اللہتیا
ہ رساللس دق



مِجْرَلَا نِاطِيْشَلَا نِمَ لِلّٰهِ ذُو عَا
 مِجْرَلَا نِمَحْرَلَا اللّٰه مَسْبِ
 دَمَحْمُ مَسَاقِلَا يِ اُ اَنْبِيْنِ وَا نِدِّيْسِ يِ لَعُ اللّٰه يِ لَصْدِ و
 نِ بِيْر هَاظَلَا نِ بِيْبِيْطَلَا مِلَا يِ لَعُ و
 نِ يِعْمَجَا مِهْنَادَعَا يِ لَعُ مَنَعْلَلَا و

دوشی م ل د ق یفر ی روضد ر ا دید اب ت لاکشم زا ی رایسب

و. دوب ن اتسود و اقر تر ایز فر صد طقف و دوبن درک تبحد رب انب، زورما س لجم رد هچرگ
 دننک ر و ص ت ی ضعب ت سا نکم هچنآ س کعب؛ ت سا میشاد رد بلاطم و تبحد؛ ت سا نیمه مه مهم
 دشاب هتشاد دیاب هک درانگی م ار ی ریثأت نامه، عاقل و دورو سن فن و روضد سن فن
 اللهن اوضر دادح مو حرم ص و صخب؛ دننشاد هجوت ی لیخ و دیکأت ی لیخ ی روضد عاقل رب ن اگر زب
 مدینشی م [ار دیکأت نیا] ناشیا زا هدنب هک هیلع الله تمحر [ی نار هط هملاع] اقا مو حرم روطنیمه و، هیلع
 :دندومرفی م [ناشیا]

و. دوشی م ل د و فر ط رب تسود اب تسود ت ا قلام و تر ایز و عاقل نیمه رد ت لاکشم زا ی لیخ
 دوشی م ادیی ی رود هطساو هب، ادخ هار زا اداسل ناسم و ت افار حنا و ع ناوم زا ی رایسب

دوشی م فارحنا و رکف ریغت ثعاب ی کولس ن اتسود زا ی رود

ل ناسم رد و، دنکی م ادیپ ل یامت رگید دراوم هب و دیآی م سن فن اتعیبط، دشاب ی رود هک ی تقو نوچ
 تار کف هجینناب و. دوری م ی رگید یوس و ت مسهب و ا ماجنا و و الیم نیاربان و، دوشی م دراو رگید
 مه رکف؛ ت سینل یامت ک ی فر صد طقف ی نع؛ ت ساجنیا رطخ. دریگی م رارق ت لایامت ن آ ریثأت تحت مه و
 دنکی م ادیپ ریغت ل ناسم ی لیخ، دوشی م ضوع انبم، دوشی م ضوع هدیا، دوشی م ضوع

[ق یفر و اب] مه ام، ت فری م، دمآی م؛ میشاد رشند و رشد و اب ام لایق، دوب ن اتسود زا رفند ک ی
 هکنیا زا دعب. مدبرک ادیپ ار ناشتر ایز ی ار ی ق یفوت رتمک ی تاهجهب، دعب ی ندم. دارفا ریاس لثم، میدوب
 ش تار کف ردقچ و! هتفر سپ و اردقچ! بجد مدید، مدبرک دهاشم [ار و] ن م و داد تسد ت ا قلام ق یفوت
 ی م ک ش طابترا اعبط بخ، درادن ی لیامت ه لئسم ک ی هب ن اسنا هک دینک ضر ف ی تقو ک ی ل ااح! ه دش ضوع
 تسدهب ی تصرفه مر ابود ل ااح؛ ت سا ش دوخ طخ نامه رد، ت سا ش دوخ ریسم و هار رد مه دعب و، دوش
 نیا، هذ ی تقو ک ی. دنکی مذ توافقت؛ دوشی مذ اب دوشی م رارق رب طابترا مر ابود، هذ اب ددرگی مر ب، دیآی م
 ی نع؛ دنکی م فر حنم ریسم دوخ زا ار ن اسنا کمک، ی دوهش ه لصاص و ی نامز ه لصاص و ی ناکم ه لصاص
 دز ادنای م ه لصاص

ل ناسم زا هذ، ت فگ ن خس ی کولس بلاطم زا دیاب ی کولس ی اقر اب ر ا دید رد

ی ویند

به همین جهت بود که بزرگان به خصوص مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان الله علیه خیلی تأکید
 داشتند بر اینکه دوستان همدیگر را باید ببینند؛ زیاد ببینند. نه اینکه صحبت [را] به مطالب دنیا و گران
 شدن بنزین [بگذرانند]؛ از این مطالبی که خودتان دارید می بینید صد من یک غاز هم ارزش وقت تلف
 کردن ندارد. نه! [بلکه] به مطالب، بیچارگی های خودمان، دردهای خودمان، مسائلی که در راه و مسیر
 خودمان به آن نیاز داریم [و] موانعی که با آن روبرو هستیم [به اینها پردازیم].

¹(ق قحم). مع نام ه دننکداجیا :داس

دراد زاینده در فتروشم و تبحصه به بی گدنز رد ناسنا

هار کید، یدنبی م ار نآ؛ دوشی مزاید رگید هار کید، یدنبی م ار هار نیا؛ تسین اتود و ی کید اهنیا تروشم و تبحصه به زاینده اهنیا و دیای مش پیروما و عناوم و لئاسم اماناد، روطنیمه. دوشی مزاید رگید ندوزفا مکل؛ تسین لدهار دوشی م حرطمه کی یاهلده هار اسبهچ. دراد لدهار [بلط به زاینده و] دراد مهم یلیخ؛ تسامهم رایسب رایسب [ی کولس یاقفر رادید] بخ، رظن نیا زا! تسامرگر به مرگ و لاکشیا تسام.

ما در این دنیا همان طوری که خدمت دوستان عرض کردم، [به رفیق و فرد خبیر احتیاج داریم]. مطالبی این طرف و آن طرف مشاهده می شود و یک صحبت هایی می شود، یک مسائلی مطرح می شود که: «آقا، همان هایی که مرحوم آقا [علامه طهرانی] گفته اند، همان را بگیر و برو و کاری نداشته باش. همان مطالب را عمل کن و برو و دیگر با کسی ارتباط نداشته باش؛ به همان حرف هایی که شنیدی ترتیب اثر بده و نیازی نیست که مشاوری و فرد خبیری، رفیقی، کسی داشته باشی.»

فسوی ن به جاجد ناسنا زا زین ن آرق رهاظ به ل مع، تیلو اب طابترا نودب

دزاسی م

[مبتلا]! اهن نیمه دو خرسرد! دما بلاطم نیا، دندزی م ار اهفر حد نیا هکی یاهن نیمه رسرد باقاقتا ن آرق زا لئامب ذوعنه مکی [ی نار هط هملاع] اقا بلاطم رگید. دناه دومر فار لئاسم، دناه دومر فار بلاطم، هلی نیا درگاشد، دنراد هچره همه اهنیا. تسین رتلااب لله اب ذوعنه مکی تبیلها تایاور زا!؟ ناه! تسین رتلااب ماما دادجا زا دنراد هچره؛ دنراد اضر ماما زا دنراد هچره. دنتسه اضر ماما بتکم درگاشد؛ دنابتکم، ن اشتیقده، ن اشتیثید، ن اشدوجو اهنیا مامت. دنراد نامز ماما زا، دنراد اضر ماما دلواوا زا، دنراد اضر ی یاهنته به ن آرق نیمه به میهاوخب امرگا، دینیبب امشاما؛ تساملاسلا هیلع ماما تیوه رد ی ناف، ن اشتیوه فسوی ن به جاجد کید میوشی م، در یگید تسد و دنک کمک دناوتی هکی یدرف و ریبخ درف نودب، مینک ل مع یلوانم: «تفگی م¹ مکنیم رملأ یلوا و لو و لوسرلا او عیطاً و الله او عیطاً میا ن نیمه [فرابرد] هکی یفقت! تشکمهار رفر از هداتشه؛ درکی م ماعل تق و دزی م، نیاربانید»! تسامبجاو نم زات عاطا! مرملا² خب [این] همین [استدلال بود].

دندرکی م داننسا ن آرق به بس ابعی نب و ایمای نب یافلخ مامت

همین یزید بن معاویه با همین قرآن استدلال می کرد؛ همین مأمون خلیفه عباسی با همین قرآن [استدلال می کرد]. مأمون آدم فاضلی بود! خیال نکنید که آدم بی سواد بود؛ نه خیر، مأمون اتفاقاً شخص فاضلی بود،³ دراویردقمه مسدنه و ت ایضایرد، تشاد ی بلاطم، دودب [شوه] زیت، دودب هدناو خسرد [نداد رارق ریثأت حت] و ن آرق ت ایان نیمه به کسمت و یدنر اب و تسایس اب هکی دودب یدرف هصلاح. دودب ماما، [نومام] نیمه. دودب یداع مدأ کید هصلاح. دودب هداتسیا ملاسلا هیلع اضر ماما ل باقمه رد، دارفا شرک. تفری م ربنم؛ دناوخی م معمج زمان: تفرگ هدهعه به ار روما دما ش دوخ و تشادگ رانک ار اضر نایم زا ار ماما، تسوا هار دس ملاسلا هیلع ماما دوجو هکی دید ی تقو نومام نیمه هکی دیسر ی یاج به⁴. درک دیهش ار ادخل و سر دنزرف و درک مومسم و تشک و تشادرب آدم به اینجا می رسد! از یک طرف قرآن دستش است [و از طرف دیگر، آن طور عمل می کند]. خب قرآن زبان بسته که زبان ندارد! چه بگوید؟! [بگوید:] که «این مرتیکه دارد [با سوءاستفاده] از من حقه بازی می کند؛ دغل بازی می کند؛ آیه را دارد عوضی معنا می کند!» خب [قرآن] زبان ندارد.

¹ 59. میا، (4) عاسن فروسد

² 138. ص، 9 ج، ی سانشد ماما

³ 116. ات 96 ص، 9 ج، ی سانشماما: به دوش عوجر رتشیب علاطا تهجد

⁴ 315. ص، 16 ج، ی سانشماما به دوش عوجر

او می‌آید می‌گوید: «منظور از قرآن منم!»، او می‌گوید: «منظور از قرآن منم!» بنی‌امیه همین قرآن را برای حکومت خودشان و سوار شدن بر [مرکب قدرت] مستمسک قرار دادند، بنی‌عباس [هم] علیه بنی‌امیه آمدند همین قرآن را مستمسک قرار دادند و روی بنی‌امیه را سفید کردند! یعنی اگر بنی‌امیه چهار امام را شهید کردند، (چون [قتل] امیرالمؤمنین که توسط خوارج بود؛ بنی‌امیه کاری نداشتند. تا امام باقر علیه‌السلام: امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر علیه‌السلام، چهار امام می‌شود [که] توسط بنی‌امیه [شهید] شدند) از آن طرف بنی‌عباس شش امام را شهید کردند! اینهایی که آمدند علیه بنی‌امیه و بنی‌مروان قیام کردند و [می‌گفتند]: «دین پیغمبر را [بنی‌امیه] از بین بردند؛ ما [بر خلافت،] آحق هستیم! ما از نسل رسول خدا و شجره رسول خدا هستیم! از یک فامیل هستیم، یک گروه هستیم، یکی هستیم. [بنی‌امیه،] اینها ظلم کردند، اینها پسر پیغمبر را کشتند، اینها در کربلا این‌طور کردند، آن‌طور کردند...» [بنی‌عباس] با همین مسائل و با همین شعارها [توانستند حکومت را به‌دست بگیرند].

قیبطه نیا؛ تسیذ خیرات اهنا. تسیذ قیدل ناسم ی‌لیذ، منکی مضرع ن‌اتمدخ هک ی‌بلاطم نیا هک مینیبی و مینک ماگن. دشاب روطج نامتیعضو، میشاب روطج ام هک تسام ی‌کولس ی‌گدنز رب روما نیا راز ه، دندوب ش‌پیل اسد راز ه اهنا¹. مدرک قرف ن‌امز طقف؛ دوشی م‌اجنا دراد خیر ات‌ل و طرد ن‌ایرج کید. میتسه تیعقوم نیا رد و تصرف نیا رد ام [ی‌لو]، دندوب ش‌پیل اسد دستشه، دندوب ش‌پیل اسد تسیودو؟! م‌یوری م‌ش‌یور زامیراد هک تسام هار کید؛ دوشی م‌دراد طخ کید ی‌ور زامیرات] هک دینکی م‌رواب

تفلاخم ن‌انآ تدابع اب و ا، دنزد بیسآ هیواعم تموکد هب مدرم یرادنید رگا

درادن

زا ار دجاسم دینک رُپ. مرادن امش هب یراک؛ دیناوخ، دیناوخ، دیناوخ دیهاوخی م‌زامن: بت‌فگ دمآ هیواعم ن‌م یراب ی‌لکشم، دنکذ دروخرب ن‌م اب ن‌اتزامن! رتهب، دینک رُپ رتشیب هچره. رازگزامن زا و ی‌لصم ی‌اجهب! رتهب! دیناوخ برغم ات‌ش‌ش، برغم زامن [کید] ی‌اجهب! دیناوخ زامن [تروص نیا رد]. تسیذ و ن‌دناوخ زامن م‌ئاد هب دینک عورش، دجسم رد دیبایب دیوش دنلب، دینیر فایب لکشم و م‌ناخ رد دیورب هکنیا هک دیبایب [دجاسم هب] تیعمج ردقنیا. درادن لاکشا؛ درادن داریا. ن‌دناوخ ن‌آرق و ن‌دناوخ ت‌عامج زامن، تسیذ ی‌لکشم ن‌م یراب! دوش هدیشک م‌ه‌اهن‌بابیخ هب، ن‌وریب دیبایب دجسم زان‌ات‌عامج زامن [ی‌اهفص] ی‌اهلنسم! دیهدب م‌اجنا، دیهدب م‌اجنا جد دیهاوخی م‌هچره! تسام م‌لاسا ت‌مظع. تسام بوخ م‌ه ی‌لیذ هب؛ دریگی م‌درد طقف ن‌اتیاب! دیدرگب هبعک رود، رود داتفه، رود تفه ی‌اجهب؛ دیدرگب هبعک رود. تسیذ؛ دیهدب م‌اجنا طوش داتفه دیورب طوش تفه ی‌اجهب امش، دشاب م‌موکد ن‌م. دنزی م‌همدص ن‌م ت‌موکد اب لکشم ن‌م. دینک م‌توتیب ت‌افر عرد بشد مد دیورب، ت‌افر عرد [ن‌دنام] بش کید ی‌اجهب. تسیذ ی‌لکشم م‌ارحلا دجسم رد در او، هک م‌رد دیبایب هک دوشی م‌ادیب اجنیا لکشم. مرادن لکشم ت‌افر عاب ن‌م، مرادن امش یراب «؟ت‌خاس هچ یراب ار هبعک نیا لیلخ م‌یهاربا نیا» [دیسرید دوخ زا و] دینیب دینک ماگن، دیوش یراب و [اهزغم رد] ی‌چگ ی‌اهل‌ولس! چگ اب م‌زرابم یراب و، ل‌هچ اب م‌زرابم یراب و، م‌لظ اب م‌زرابم ج‌راخ ادخ ن‌اگدنبت عاطا تحت‌زا: بت‌فگ. ت‌خاس ار هک م‌نیا دمآ رقب و رامد ت‌شم کید اب م‌زرابم دروخرب [داجیا امش و هیواعم ن‌م ن‌ایم] دینیبی م‌ه‌عقد کید اجنیا «!دیبایب رد ادخ ت‌عاطا ت‌حترد، دیوشب یراک نیا؟ تسیچ یراب ی‌هدی م‌اجنا هک یراک نیا» [دیبوگب ن‌م هب] هک دوشی م‌ادیب لکشم اجنیا! دش ش‌تمکد» ن‌امراک رد ام «؟تسیچ ش‌تمکد ی‌هدی م‌اجنا هک یراک نیا؟ تسیچ ش‌لیلد ی‌هدی م‌اجنا هک فرد دیابن و ت، ی‌شاب ام ل‌ابند دیاب [م‌ه] و ت، م‌یهدب م‌اجنا ار راک نیا دهاوخی م‌ناملد ام! میرادن «تسیچ ی‌یوگب دیاب، م‌ینکی م‌ار راک نیا زورما. ی‌زادنید ن‌یبایب دیاب ار ترسد و ت؛ دنیب دیاب ار ت‌مشچ و ت؛ ی‌نزیب؛ دوش م‌اجنا نیا هک دنکی م‌اضتقا ت‌حلصم» [تسام ت‌سرد راک نیا دسر دصد! تسام ت‌سرد راک نیا] «ی‌لعاشرعزا و ل‌اب‌ز ان‌م راک! دنکی م‌دوخیب، «تسام طلاغ ت‌راک اقا»؛ دنیوگب دنایب مدآ و م‌لاء [رگا]

¹ ت‌سلا ناسم ن‌یرتوقید زا و، دوشی م‌هدینش کولس ب‌ابرا زا هک دوشی م‌خیرات هب هک تسام ی‌هاگن ن‌یرتهب، ماگن نیا

نیمه، ریخه‌ن: دبیوگب دیا، مدرگی مرید مفرح ز ادر ف [ی نقو]. تسین ن آ رد ی فرد چیه، متفرگ ت‌آشد متشگر ب [ماه‌تشدگ فرد ز ا ن ا ب] هک [تسا تسرد ی فرد] نیمه [دبیوگب دیا] «!تسا تسرد کید، ش‌یید هتفه کید، زوریر پ هک و ت؛ ی تفگی می تشاد ار نیا زورید هک و ت! باب» [دنیوگی م و ا ه ب] ن آ! متفگ هک متفگ» [دبیوگی م] «. ی تفگ ار نیا اجنآ، ی تفگ ار نیا اجنیا؛ ی دز ار فرد نیا، ش‌یید ل‌اس و [«!دشاب تسرد نیا دیا ب ن لآ، هدوب تسرد راک ن آ؛ هدوب تسرد ع قوم ن آ. تسا ع قوم ن آ ل‌ام [فرد] تسرد [موس فرد] ن آ، منزب موس فرد کید [و] مدرگر ب مفرح نیا ز ا رگید ل‌اس کید» [دبیوگی م] «!تسا»

اینجاست که در ارتباط با حکومت معاویه برای افراد مشکل پیدا می‌شود. لذا معاویه به مدینه می‌آید، می‌گوید: «صلحی که با حسن کردم، آن صلح را زیر پایم گذاشتم و پاره‌اش کردم!» صلح چه؟! آخر کسی از معاویه حرف راست شنیده؟! واقعاً کسی از معاویه حرف راست می‌شنود؟! آخر کسی از معاویه تعهد و التزام انتظار دارد؟! مجسمه خیانت! مجسمه تقلب! مجسمه دروغ! مجسمه تزویر! مجسمه مکر! اصلاً مگر امکان دارد [راست بگوید]؟! اگر یک روزی شما از معاویه صدق شنیدید، آن موقع بیایید در دین خودتان شک کنید؛ حتماً مثل او شده‌اید! معاویه که نمی‌آید راست بگوید؛ معاویه که [رعایت] امانت ندارد، معاویه که جرثومه خیانت و فساد است، آن وقت او بیاید به صلح امام حسن پایبند باشد؟! [این] از فکاهیات و مزاح‌های تاریخ [است]. [می‌گوید]: «امضا کردیم، تمام شد؛ خداحافظ، برو پی‌کارت! چه صلحی؟! چه برنامه‌ای؟! چه التزامی؟! چه تعهدی?!» لذا بعد هم امام حسن را شهید کرد و فرزندش یزید را آورد و مقدمات را آماده کرد و جریان و مسائل کربلا پیش آمد دیگر.

دهلی م قوس اضر ماما، خصوصاً ترایز تمسه، ارباق، تیلو و تسد

امروز روز زیارتی امام رضا علیه‌السلام است. و اصلاً مشخص است که یک دست پشست پرده‌ای این قلوب را به سمت ولایت دارد حرکت می‌دهد و سوق می‌دهد. سابق این‌طور نبود. بنده در دوران طفولیت یا حتی جوانی و نوجوانی، [از] آن موقع‌ها اصلاً یاد ندارم حتی اهل علم راجع به بیست و سوم [ذی‌القعده] چیزی بدانند؛ تک‌توک افرادی [می‌دانستند].

یکوقت من طفل بودم در حدود سن دوازده‌سیزده‌سالگی، دمو از ده [سالگی] بودم که یک دفعه نصف شب بود از خواب بیدار شدم، دیدم که در منزل سروصدا می‌آید. از صحبت‌هایی که پدرمان [علامه طهرانی] با والدهمان می‌کردند متوجه شدم که [پدرمان می‌گویند]: «آمده‌اند دنبال ما که برویم برای مشهد، زیارتی امام رضا. و دو شب [آنجا] هستیم و برمی‌گردیم.» یکی از دوستانشان [به‌دنبالشان آمده بود]. من آن موقع در حدود دوازده‌سیزده سالگی بودم که همین [عبارت] [زیارت بیست و سوم امام رضا] به گوشم خورد. (گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که مثلاً مرحوم آقا می‌آمدند [مشهد]؛ دوستانشان می‌آوردندشان.) [پدرم به والده] می‌گفتند: «دوشبه می‌رویم و برمی‌گردیم.» اتفاقاً مسئله‌ای هم اتفاق افتاده بود که والده ما نگران بود، ایشان داشتند دل‌داری می‌دادند که ان‌شاءالله مسئله‌ای نخواهد شد و مشکلی پیش نخواهد آمد و چیزی نمی‌شود. یکی از [اطرافیان] مریض [بود].

میضق نیا! بی‌جاء مینیمی مینیکی ماگن میراد دعب. تشاد زربخ ار موس و تسید ترایز ل‌اصا ی سک دنکی م ادیب ش‌رتسگ دراد ی لیخ ه‌لئسم نیا، دنکی م ادیب ش‌رتسگ دراد روطن نیمه.

رد. مدوب ه‌دش فرشم دهشم ه‌ب موس و تسید ترایز نیمه ی ارب، ل‌اسرار یی ای دوپ ل‌اسراپ نم. تشادنی بسانم رهاظ ن‌اندچ ه‌چرگ؛ تشاد ی کاپل د [هک] دوپ ت‌اردخم ز ا ی یادخ‌دنب کید، تعجارم تشپ و مدید، [مدوب هدید ار وا و] دوپ نورید هک [ی‌صخش] نیمه هک مدید، ی‌لدنص یور متسشن دمآ مدید، تشدگ ت‌دم کید. مدوب رتولج ی‌لدنص ه‌نم و تسشن رتولج دمآ ی‌نعی؛ هدوب ه‌تفرگ رارق مرس و باجد [رظن ز ا دیاشن نیر فاسم ن‌ایم رد هک [تسا مناخ] نیمه مدید، مدرک ماگن؛ دی‌ای م اعد ی‌ادص ترایز دراد مدید، مداد شوگ ب‌وخ. دناوخی م اعد دراد وا! دویند و‌سی ز ه‌ب ی‌سک، ش‌تعیعضو [و رهاظ دوپ بل‌اج، دوپ بی‌جاء می‌ار ب ی‌لیخ. دناوخی م اضر ماما]

تفگ، دویدن رانک هکی صخشد نیمه بدرک و ر وا، دودهار ی اهاطسو رد هکی تقو نیدن نیمه رد دیوگی م ناشیا، آقا»؛ تفگ وا «مراد تبحصد کی ناشیا اب؟ منیشنب آقا نیا شپینم دیهدی م هزاجا آقا»؛ تشیدن نیمه ز ا دنیوگب بذ، دنراد ی بلطم رگا دیوگب ی لو! میمیلستام، دیبامر فب: متفگ «! اجنیا دیباید هک! دیبامر فب، هذ»؛ متفگ دعب «! دروایب فیرشد امتد دراد رارصا ناشیا هذ»؛ تفگ تفگ دوشی م مه ی لندنص شیانعم مرقف نیا؛ [دینیبب] ار اعد نیا»؛ تفگ ناشیا «. دینیشنب [اجن امه] امشد و دیوگب ار ناتبلم»؛ [اضر ماما] هب عجار متفگ [همانت رابیز رد هک]؟! تسیچ

ببینید! یعنی کسی که شما هر تصویری می توانستید بکنید، غیر از اینکه زائر امام رضا باشد؛ این مسئله ولایت چه کار می کند؟ این با این دل ها چه می کند؟ بعد دیدم عجب دل صافی دارد او؛ عجیب است. برایش معنا کردم؛ بنده خدا اشکش [جاری شد]. بعد گفتم: «شما طهرانی هستید یا از اینجا [مشهد] هستید؟» گفت: «نه خیر، من آمده ام برای زیارت بیست و سوم!»؛ خب این جریان را چه کسی راه انداخته؟! این بساط را چه کسی راه انداخته؟! حالا من [را] می گوید اهل علم هستم، خب نسبت به روایات و اینها تا حدودی اطلاع دارم، [اگر] توفیق پیدا کنم؛ خب [مواردی مانند] اینها چه؟ این قضایا از کجا پیدا می شود؟! چه مسئله ای پشت پرده است؟ چه دستی پشت پرده است؟ چه جریانی هست؟ همین پریروز بود، داشتم [به مشهد] مشرف می شدم؛ کنار دست من یک پیرمردی بود، خیلی خوشمزه بود. او هم در همان حال و هوای خودش [بود]. می گفت: «من در طهران معلم تاریخ و ادبیات و اینها هستم.» خیلی حال و هوای خوبی داشت. اهل آذربایجان و اینها [بود]. با همان صفای خودش، با همان لهجه [ترکی] می گفت: «آقا، نگاه کن، ببین، درست است که می گویند: ی لو، «دجاو ژوند مه لک»؛ تفگ «! [دنتسه ت ماما هبترم] رد ناشه مه؛ دنابو خه مه، بذ: متفگ «! ت سا رگید زیچ کی اضر ماما ی تیعمج نینچ رگید ی اهاج] و فجزرد ی اهدید اجک!؟ دوری م اجک! ن ک ماگن ار تیعمج نیا، ن بیب، هذ»؛ یاضفرد، ش دوخ ملاعر د م ه و ا «! ت سا روطن نیمه، هلب.» متفگ!؟ میوگب هچ بذ متفگ [مدوخ اب] «!؟ [ار موس و تسیب ی ترایز ی ارب م اهدما»؛ تفگ، ش دوخ

ماما ی ترایز. ت سا روطن نیمه هلئسم مه اعقاو. ت سا بیجعی لیخ موس و تسیب ی ترایز هلئسم نیا اضر ماما هب ناسنا]. ت سا [دوخ] نداد ناکت ی انعمه، ن درک تکرر و ندمآ نیا، ملاسلا هیلع اضر! مورب متسناوتی م اهاج ی لیخ زور هس نیا! میآی م مراد ن م! م هدی م ناکت ار مدوخ مراد ن م»؛ [دیوگب؛ مورب بونج متسناوتی م؛ مشابه ل امشد رد بشهس و مورب ل امشد متسناوتی م؛ میباید اجنیا [هک] دمآ ن م ار اهنآ] ای، مدروآ ار هداوناخ ای مدش ادج هداوناخ ز ا، دمآ دهشم هب [اما]؛ مورب رگید روشک متسناوتی م «. میتسه بلطم لابند هب و! میاهد رکن اهر ار بالطم ام! دمآ»؛ میوگب اضر ماما هب میباید هک، [متشاذگ اهنذ

ی هلاءایلوا و ناگزر ب و ملاسلا هیلع اضر ماما ترایز بیجعی راتآ

این مسئله، مسئله مهم است. مطلب مهم این است که انسان در این زیارتی که می آید [به صرف تغییر حال اکتفا نکند]. گرچه خود زیارت اثر دارد؛ شکی در این مسئله نیست. شما در حرم که می روید، حالتان عوض می شود. شگی در این قضیه نیست. در صحن که وارد می شوید، حالتان عوض می شود. وقتی که در حرم نشسته اید و توجه دارید، در آنجا احساس می کنید که حالتان و وضعیتتان تفاوت می کند؛ آنجا تجلی بیشتر ظهور حضرت است؛ چون خود بدن مطهر حضرت در آنجاست، روح در آنجا تجلی بیشتری دارد و ارتباط بیشتری دارد؛ و الا امام رضا اینجا هم هست، در آنجا هم هست، امام رضا در امریکا هم هست، استرالیا هم هست؛ هیچ فرقی نمی کند، هیچ تفاوتی نمی کند. زمین که تفاوت نمی کند. آنها حقیقتشان حقیقت ملکوتی است و ماده تحت سیطره ملکوت است؛ منتها از نظر مسائل ظاهری هم آن جنبه ملکوت، نسبت تعلقش به عالم ملک در نوسان است؛ طبعاً آنجایی که خود بدن امام علیه السلام و معصوم هست [روح آن معصوم تعلق بیشتری دارد]. یا اولیاء و بزرگان و عرفایی که می گویند: «سر قبر بزرگان و عرفا بروید»، برای چیست؟ خب از همین جا می شود فاتحه خواند. این به خاطر این است که تعلق و ارتباط در آنجا بیشتر است؛ حال و هوا فرق می کند و مسئله تفاوت دارد. اینها همه جای

خودش محفوظ؛ واقعاً مسئله همین‌طور است.

رد ار ادخ هک تسای سک دننام، دنک ترایز ار مدنزر ف سن کره: ملاسلا هیلع مظاک ماما «تسا هدرک ترایز شرع»

مدشیم فرشم [ترایز هب] هک زورید آقاقتا، دناهدومرف ملاسلا هیلع رفعج ن ب ی سوم ی تیاور کی د:
دوب هتشنو [مه مرد] رد مد

«شرعی فی لاعت الله راز نمک، تلبیل هدذع تاپ و هتبرغی فآیلعی نیا راز نم»

اجنأ ی نعید) دنک هتوتیب اجنأ رد مه ار بشد کی و دنک ترایز ش تبرغ رد ار یلع مدنزر ف هک ی سک»
هدرک ترایز شرع رد ار ادخ هک تسای نیا دننام، (دشاب دهشم رد ش تنوکس بشد کی و دشاب
«تسا»

راگدرورپ تیشم و هدارا ماقم رد ن تفرگ رارق ی نعید، شرع رد ادخ ترایز

دیامرفی م ار ی بلطم نینچ ماما. تسین هک هدنب لاثما [ملاک]. بتسا ماما ملاک ملاک!؟ هچ ی نعید نیا
ناسنا ی ارب هک تسای لؤحت هچ نیا!؟ تسای ساسحا هچ نیا!؟ هچ ی نعید ندرک ترایز شرع رد ار ادخ
حول ماقم، شرع! تسای تیشم و ریدقت ماقم شرع!؟ دنک ترایز شرع رد ار ادخ ناسنا هک دوشی م ادیب
1، «طی و نسیا ش زعلأ ی اء ثمحر لآ». بتسا ظوفحم ملق و حول ماقم! تسای ملق و یعنی خدا بر عالم مقدرات و
بر عالم تقدیر و بر عالم مشیت و اراده و افاضه حاکم است و سیطره دارد. یعنی وقتی که امام رضا را
زیارت کردی، در مقام اراده و مشیت خدا قرار می‌گیری! این مسئله چیست؟! در مقام مبدأ و منشأ
نزول افاضه واقع می‌شوی! نه اینکه به تو افاضه می‌شود. آن افاضه که خب بر حسب مراتب به همه
می‌شود؛ [بلکه] خودت در آن مقام قرار می‌گیری! خودت در آن جایگاه قرار می‌گیری! این مسئله
مسئله آسانی نیست. یعنی [نباید] یک تصویری کنیم [که] همین‌طور انسان می‌آید و امام رضا علیه‌السلام
را زیارت می‌کند [و مسئله‌ای عادی است].

تشدادنی رمث دارفا زا یرایسب ی ارب ن ی موصعم ی نیشنمه، ترایز راثا دوجو اب

ی تبهوم نیا زا؟ دنک هداما ار ی طیارش هچ دیاب [ترایز ی ارب] ناسنا هک تسای نیا رد تبحصد اما
لوسر نیاید: «مینکی م ضرع رفعج ن ب ی سوم هب ام؟ دنک هداقتسا دیاب ردقچ، تسای هدرک ش بیصن ادخ هک
نیمه رگم؛ «هدرک ترایز شرع رد ار ادخ، دنک ترایز ار امشد دنزر ف هک ی سک دییامرفی م امشد، الله
؟ دندرکی م ماگد امشد دنزر ف هب راوید لثم ریبری و دندوب امشد دنزر ف رانک رد هک دندوب [امشد] باحصا
دنزر ف رانک رد (نومأم) ی سبای هفیلخ رگم؟ دنتشادن تبخاصم رگم؟ دندوب امشد دنزر ف رانک رد رگم
«!؟ درک دیهش هک ار اهینیا!؟ درک دیهش هک؟ تشک ار امشد دنزر ف ی سک هچ سپ؟ دوبن امشد»

ما وقتی زیارت می‌کنیم، قبر حضرت و بدن مطهر حضرت را زیارت می‌کنیم؛ روح حضرت
که همه‌جا هست؛ [اما] خب افراد در کنار خود امام رضا بودند، در کنار پیغمبر بودند، در کنار امام
حسن بودند! آنهایی که آمدند و بعد از رسول خدا، زدند در خانه را روی دختر پیغمبر شکستند و بدنش
را تکه‌تکه کردند، چه کسانی بودند؟ همین‌ها [در کنار کسی بودند] که از امام رضا بالاتر [بود]. پیغمبر
بالاتر از امام رضا بود دیگر؛ او جد امام رضا بود. او اصل بود و منبع بود. اینها همان‌هایی بودند که
سجاده‌شان را می‌گذاشتند پشت پیغمبر نماز می‌خواندند؛ دیگر نیاز به قبر و زیارت و آمدن از آنجا
نداشتند! چرا؟ چون نخواستند از همان مرحله‌ای که هستند بالا بیایند. [به] این علت است. خواستند در
همان مرتبه باشند، پیغمبر را هم داشته باشند.

هتشداد مه ار اضر ماما، میشاب نامتالیخت رد میهاوخی م: تسای نیا ام لکشم

میشاب!

نامه رد، میشاب نامتالیخت نامه رد، میشاب دد نامه رد میهاوخی م ام: تسای نیا ام لکشم

1. 5. آئی (20) مط فرسد

و تالیخت نامہ رد، پیشاب نامیاهدماوت فر نامہ رد، پیشاب نامتلاپامت نامہ رد، پیشاب نامراکفا دراو، دندوب مدنز ترصد رگا! اضر ماما شپ مپیایی، پیشاب متشاد مہ ار اضر ماما، پیشاب نامتامہوت ناملد و میروخدم ہار نیا، دنروآی متبرشو و یاج، دنروآی می بلاگ، دنروآی م بیس، میدشی م ناشلزنم! ترصد تمدخ میتفر ہک، شوخ

دومرف چراخل یخت زار دوخ باحصا زای کی ہک اضر ماما تیاند زای تیاکد

یکی از اصحاب حضرت، شب ظاهراً از ری آمدہ بود مدینہ خدمت حضرت [امام رضا علیہ السلام]. حضرت گفتند: «شما دیگر شب اینجا بر ما وارد شدید، همین جا بخوابید. شب را دیگر همین جا باشید.» بعد حضرت رفتند و آن تشک و پتوی خودشان را، آن چیزی که بود آوردند. او متوجہ شد کہ اینجا جای حضرت است و حضرت برایش آوردند؛ آمدند پهن کنند و بعد این [شخص رختخواب را] گرفت و پهن کرد. یک دفعہ در ذہنش این خطور کرد کہ: «عجب! من دارم جای امام می خوابم! حضرت روی این تشک خوابیدہ اند!» و این حرف ہا. او یک حالتی بہ خودش گرفت: «بہ بہ! عجب توفیقی خدا نصیب کردہ!» لابد دیگر این چیز ہا در ذہنش گذشت. حالا کم و زیادش را می بخشد کہ ما اضافه کنیم! [با خود گفت:] «برمی گردم بہ شہرم، وقتی افراد بہ دیدنم آمدند [بہ آنها می گویم]: ”بہ! نمی دانید! خبر ندارید چہ توفیقی نصیب من شد و چہ قضیہ ای [اتفاق افتاد]! امام رضا تشک خودشان را برای من انداختند!“ تا این در ذہن [او آمد] حضرت فرمودند: «خیال نکن تشکم را برایت انداختم مقامت بالا رفت ہا!» همان جا گذاشتند در کاسہ اش [و فرمودند]: «این کاری کہ برایت کردم، این لطف ماست، کرامت ماست؛ ما نسبت بہ ہمہ بندگان، نسبت بہ ہمہ اصحاب، نسبت بہ ہمہ دوستانمان [چنین لطفی داریم]. (حالا من این را بیشتر یک چیزی...) یک وقت غرور تو را نگیرد، نفس تو را نگیرد. مبادا...»

ش تبجم. دورب رتفرطن آ و رتفرطنیا، فرطن آ و فرطنیا زا طذ کی درانگی مذ ماما! دینیبی نیا تفوکی: [دہدی مرکذتل احد نی عدد] ی لو، دہدی م ماجنا ار ش تمارک، دنکی م ار ش فطلا، دنکی م ار رگا. ی شاپ طذ رد وت ہک تسای تقوات تمارک نیا! یورب فرطن آ و فرطنیا دوشن ثعابت تمارک «تسا رطذ اجنا، دزادنیب رگید فرط کی ہر ار وت تمارک نیا دھاوخب

ماجنا وازا یریگتسد رد ادخلوسر ہک یراک و ہکم جتفر رد دعس یرادمچرپ دنداد

ألیبق س پیئر، ہدأبع ند دعس تسد ہد دہدی م ار مچرپ، دنکی م تکر د ہکم تمسہ ربمغیبی تقو م دنراد ہک نیمہ. دہدی م ییہاراعش و [ندرک] تکر د دنکی م عورش و دیای م تقو. ہنیدم رد راصنا: [ہک تسا نیا ش لاد و] دہدی مذ کلقلق ش سفن زونہ، دریگی م شتسد مچرپ ہک ی لوأ معفد نأ، دنیا ماجنا ار فیلکت [رگید میفلکت ہر] فالکم؛ مینکی م تعاطا بخ، دنداد ار مچرپ دندرک فطلا ربمغیبی: ی ایضق کی ہکنیا لثم! ن ہا مدرخ کی، درنگی م ہک مود زور! تسای فیلکت زور لوأ زور. مہدی م ہتسیاش ار نم دبلا ربمغیبی: [دیوگی م ش دوخ اب و] دیای م رتفرطنیا فیلکت زا ایضق مدرخ کی! ہدش: دوشی م عورش اھی ہذ و رما، درنگی م ہک موس زور «!دنداد ی تیلوئسم و تیعموم نینچ ہک دناہتسناد دیاد وت! ن کی ار راک نأ ہکم میتفر ی تقو ش اب ظاوم وت! تسایا فرطن آ وت! تسایا فرطنیا رد وت» دیای م لااب اترم دراد سفن نیا «!ہدب شوگ میوگی م نم ہک ی زیچ، ی تسایا نم پچت مس ی شاپ بظاوم؛ [دوشن بکترم ی یا طذ درف ہک] دنکل رتنک [ن طاہ زای] ہک تسید روطنیا ہک مہ ربمغیبی [ت بیرت شور] م داشرا طقف ربمغیبی. دوش ضوع ش دوخ ص خشد دیاب، تبیرت ملع [رد]. تسایا تبیرت ملع، ملع! ہذ نیمہ، تشنگ زور مد ہتفہ کی، ولج دیای م «ن کی ار راک نیا»: دہدی م روتسد، دنکی م تحیصن، دنک [ار] ار حصد کی، دنکی م در ار تشد کی، دنکی م در ار ہوک کی، دوشی م ہکم ی اھی کیدن دراد ہک زور. دریگی م ملصاف دراد فیلکت ملحرم نأ زا؛ دیای م لااب دراد [دعس رد س د] نیا اترم، دنکی م در

یمن امتسد ار مچرپ، میدهی مش وگ، مینکی مت عطا؛ مدرک رما ادخل و سر! میفیلکت [به فلکم]: لَوَا
 (!دشاب عمج نامساو ددیاب یلیخ! منزی ماهاجک به مراد دینیب! اها ت سا ق یقد یلیخ اهر رد نیا) «میریگ
 تیلوئسم نیا] ادخل و سر شاکی ا. درکت عطا ددیاب، ت سا ادخل و سر رما»؛ ت سا فیلکت زور لَوَا زور
 یلو. دریگی مذی اهبج چیه سَفَد، لَوَا زور [رد] «دادی م رگید س که به لاصا [ار
 !تسین ی ندشن املسم ش یکد بر فاک نیا *** تسین ی ندشن امر ف به ش یدنادب سَفَد نیا

دندزب کتاپ دوخ سَفَد به ش دوخ ددیاب ناسنا، باق رب ل یخت به باغ زا ش پید

این نفس بدکردار می آید کم کم به واسطه تخیلات و توهمات [به انحراف می رود]. آدم رند از همان
 روز اول می آید دُمَش را می بُرد! دائم هم تکرار می کند، دائم برمی گردد [به مرحله اول]. روز دوم تا
 می بیند یک قضیه [در درونش] است، خودش به نفس یک پاتک می زند، یک کاری انجام می دهد که
 حواسش جمع باشد. روز سوم یک قضایایی انجام می دهد که این تخیلات نفس را تحت الشعاع قرار بدهد.
 راه پاتک زدن هم مشخص است؛ هرکسی هم می داند! حالا [اینکه] عمل نمی کند، [مطلب دیگری است].
 ولی همه می دانیم، راه پاتک زدن [به نفس چیست]. بنده هم خودم [راهش را] گفته ام؛ در خیلی [از]
 موارد. [در] خیلی از موارد؛ بارها.

دوخ سَفَد به ی نار هط املاء ندر کتاپ زا ی تیاکد

[ی نار هط املاء] ام دلاو مو حرم؛ میدرکی مت کرش س لاجم زا ی ضعب رد ی تقوکی هک ت سه مدای
 ن اشدوخ به ار کتاپ نیا] دندوب رتگرز به کل یماف دارفا زا ی ضعب اب [ی نیشمه رد] (دنکن ناشمحر ادخ)
 کی اعبط بخ مه اهنأ و دوب [ل یماف] س لاجم رد تاقوا ی هاگ. ی ناسک هچ مری من مسا لاد؛ [دندزی م
 مسا لاد. دنتسه ملعا دارفا نیا زا ام ردپ مو حرم هک دنتسنادی م ق اقلاب به مه. دندرکی م ی لصف راهظا
 ملعا ام ردپ مو حرم هک دنتسنادی م مه. دزرمایید ار ناشمه ادخ و دندرک توف همه مرخ لاد؛ مری من
 ی هاوخن ی هاو خ و ت سه ی سلجم کی لاد مرخ لاد؛ ارگید دش ی ناشی زیچ کی اهنأ اعبط بخ. دنتسه
 ! [دنتکب دنتساوخی م] ی لصف راهظا کی

یک دفعه یادم است یک مجلس بله برانی بود. خیلی از علما و اینها هم بودند. خب توجه بیشتر
 به سمت مرحوم والد [علامه طهرانی] بود. این را می گویند پاتک؛ پاتک این است: یک مطلبی مطرح
 شد و همان افرادی که خلاصه در همین حال و هوا بودند، صحبت کردند و اظهار فضل [کردند].
 [حضار] از پدرمان سؤال کردند؛ گاهی اوقات ایشان صحبت می کردند [گاهی اوقات هم آنها]. همین
 که پدر ما احساس کرد دارد در صحبت به آنها غلبه می کند [به خودش پاتک زد]: «استپ! بایست!» با
 یک قسمی [که کسی متوجه نشود]؛ نه آن هم طوری که همه بفهمند [می خواهد بگوید]: «من دیگر
 کاری تان ندارم!» نه! (آن هم خودش یک جور بازی است! آن هم خودش یک بازی نفس است! نفس
 خیلی ماشاء الله وارد است به کارش؛ یک استادی است!) [بلکه] یک قسمی [که کسی متوجه نشود]:
 «بله، حالا شاید این طور باشد» و «اینجا این مطلب هم قابل تأمل است» و یک طوری که مجلس احساس
 کند که او غلبه کرد! [وقتی] آن طور می شد، آنها حالت تبسم و رضایت و اینها [پیدا می کردند]! این
 وسط چه کسی بُرد؟ این [علامه طهرانی] بُرد! او این وسط بُرد! ولی آن [طرف مقابل] خودش می فهمد!
 او وقتی بیاید بیرون، برود در خلوت خودش، می فهمد این آقای اسید محمد حسین که قطعاً اعلم است و
 شگی در آن نیست، بی حساب این کار را نکرده. هم باعث تربیت می شد که آنها [خود را اصلاح] کنند،
 و هم اینکه بالآخره این [علامه طهرانی] می خواهد این وسط [برای خودش] یک استفاده ای کند.

دنامی مذ داتسا ی روضد رما رظتمه دوخ تیرت ی ارب ی نار هط املاء

استاد هم که همیشه پیش آدم نیست. استاد که در کربلاست؛ این در طهران است. حتماً باید استفاده
 انسان از استاد همان وقتی باشد که یکی دو ماهی [به طور حضوری نزد استاد باشد]؟! (چون ایشان
 سالی یک ماه، دو ماه، می رفتند خدمت استادشان [به کربلا]) فقط منحصر به آن است؟! [این طور نیست؛

بلکه] می‌رود از آنجا می‌گیرد تا برای ده ماه دیگر و یک سال دیگرش خرج کند. یعنی مطلب را از آنجا می‌گیرد، آن معانی را از آنجا می‌گیرد، مبانی را از آنجا می‌گیرد، مسائل را می‌گیرد، نگه می‌دارد؛ خب حالا که آمدی در طهران حالا باید خرج کنی! آن دو ماه [با] ضبط صوت قلبت، ضبط صوت ذهنت گرفتی. ایشان همیشه دفترچه یادداشت هم در جیبشان بود؛ ما می‌دیدیم. حتی آن موقعی که ما هم بودیم [ایشان دستورات آقای حدّاد را یادداشت می‌کردند].

دوب داد در گاشد ر مع رخا اتی نار هط هملع: ههیش کیه به خساپ

ی‌اقا در گاشد [ی‌نار هط هملع] اقا مو حرم: «دنیوگی م باوصانه و غورد به مکار هچنا س که به همهار نیا. دندادی ماچنا ار دادد ی‌اقا تاروتسد اقا مو حرم، دادد مو حرم تا یدر رخا ات، «دوب دادد در گاشد» ی‌لاس دنچ کیه طقف ناشیا»: [دنیوگی م ی‌خری] که تسانا تلابعزخ همهار هافر د نیا و! دینادب قیفر ناشیا»: که دندومرفی م [ی‌نار هط هملع] ناشیا، هلب [هتبلا] «!دندوب قیفر دعب و دوب [دادد ی‌اقا نیا ناشیا روطنم] رگا! تسه همانرب و روتسد فرطن آ زا هشیمه که ی‌قیفر!؟ ی‌قیفر هچ اما، «تسام دادد ی‌اقا به اقا مو حرم مه هملک دنچ کیه!؟ تسیند فرطنیا زا ارچ بخ، «میدوب قیفر» [افرصه که دوب بخ، مپتسه قیفر ی‌تقو! رگید می‌قیفر بخ!؟ مپتسیند قیفر رگم!؟ دراد ی‌لاکشا هچ! رگید دهدب روتسد کیه بخ «!مدرکی معضاوت ناشیا [اقا مو حرم] بخ»: دنیوگی م! دشاب فرطنیا زا [روتسد راب] کیه دادد ی‌اقا به معضاوت مزات! دنک معضاوت دیابن که [ی‌نار هط هملع] اقا طقف! دنک معضاوت دادد ی‌اقا مه زور [دراد ی‌صاخ] تی‌عقوم و تی‌عضو هرخلاب مه و تسام لاء مه [ی‌نار هط هملع] نیا نوچ، تسام ی‌لوا؛ درکی م دیلقت ناشیا زا دادد ی‌اقا؛ دندوب دادد ی‌اقا معجرم اقا مو حرم! تسام مه ش‌دوخ معجرم و ملعا و¹ دیسری م هلمسم ناشیا زام دوخ مشچ ی‌ولج

اما در مقام دستور، ما یک بار هم ندیدیم که اقا [علامه طهرانی به حضرت حدّاد] بگویند: «آقا شما این ذکر را از این دفعه، روزانه این قدر بگویید!» ما که ندیدیم! حالا اگر کسی دیده، بیاید به ما بگوید! یا اینکه [مثلاً به ایشان بگویند]: «بهتر است شما از این دفعه در کارهایتان به این روش عمل کنید.» یا اینکه: «توطن خودتان را جای [دیگری قرار دهید].»

نیا زارتلاب رگید؛ دهشم دندما دادد ی‌اقا روتسد به [ی‌نار هط هملع] اقا مو حرم [که ی‌لادر] متشاد روضد هذب، دندوب مدرک ریخا تیردق کیه [دهشم به ترجاهم رد] ناشیا ی‌تقو و!؟ دیهاوخی م هچ!؟ دهشم ی‌اربد دنورب نیسحدمحم دیس اقا متفگن م رگم: دنتفگ ی‌رگید صخش کیه به [دادد مو حرم] که و داتسا [مطبار نیا]!؟ دوب روطنیا ناشیا به مه [ی‌نار هط هملع] اقا مو حرم «!؟ دنکی م ریخا تیردق تسا در گاشد

ی‌م روتسد نینمؤملاریما به ربمغیپ!؟ دوب در گاشد مادک و دندوب داتسا مادک، نینمؤملاریما و ربمغیپ **دیبّء نم دبع انا**: دیوگب نینمؤملاریما که ی‌یاج رگید تساحضا و!؟ ربمغیپ به نینمؤملاریما ای داد!؟ دیوگب ی‌نابز هچ اب!؟ دنکن ایروطچ ترضدر رگید بخ «!متسه نیا ناگدنز زا ی‌اهدنب کیه نم²؟ **دتمحم** تلالاد که دراد ی‌تی‌عقوم کیه ردارب «!ادخلوسر مرداربه»: دنیامرفی ملادن ی‌عرد!؟ دیوگب ی‌تی‌فیک هچ به لوسر مرداربه: دنتفگ ناشیا که ی‌ای ردارب نیا ای‌لو: دنکی م سنا رب تلالاد، دنکی م تی‌عم و تدحورب نینمؤملاریما [که!؟ تسام کیه دنتشاد نو عظم نینمؤملاریما] که ی‌ای ردارب اب، «!ادخل دنتسه نو قدم عیقب نانسربقر دمه ناشیا [و³: **... والله ی‌فخأ ی‌ضم امیپ ی‌لن اک**]: [دندومرفی م نو عظم دینئر [و رامت] مئیم به؛ دندرکی م باطخ ردارب، ناحوص نینمؤملاریما و ناحوص نینمؤملاریما

¹ 43، ص 2، ج، توکلم رارسا و؛ 108، ص، درجم حور

² (8) شیدرد و، 9، ص 1، ج 5، شیدر، ناکملا و نوکلا بهاب، دیحوتلا باتک، ی‌فاکلا؛ 204، ص 1، ج، توکلم رارسا 174، ص، قودص، دیحوتلا باتک زید و؛ **مئس و هلا و هیلع الله ی‌نصر الله لوسر دیبّء نم دبع انا امانا**: دندومرف

³ معجارم 85، ص 2، ج، ی‌سانشد داعم به، علاط تهبج که دراد ی‌تاملک نو عظم بنامثء لادرش رد نینمؤملاریما دوش

رد اهنیا اب ریمغیب «میردارب همه؛ دنتسه ام ردارب اهنیا» دنتفگی م؛ دندرکی م باطخ ردارب [یرجَه] نید [دیز اب نینمؤلاریم]. دنگی م داحتا رب تلاد یردارب مُلُسم [،هن] مکنیا ای!؟ تسای کی یردارب مُلُسم کی هبترم و ماقمی لو؛ دنتشاد داحتا، دندوب دحتم [رامت] مئیم اب و [یرق] سیوا اب و [ناحوص سونايقا] نآ زا مک دندوبی یاهی و ج و اهرهذ و دندوب نینمؤلاریم ای اولتحت رد همه اهنیا. تسای رگید دنتفرگی م همشچرس

دیابام و تسای نامی نامی بتناها و ندرؤا نییاب مکل؛ تسینیی تیصخش ندرپ لایب بلاطم نیا راشتنا درگاشد مک دوب نیا [ینارھط ملاء] امردپ راختفا. میشاب بلاطم نیا بظاوم ن تشوژو ندرکت بحصدرد نیا هب تبس نام و، تسای هتفرگرار ق دادی قآ تپیرت تحت مک دوب نیا امردپ راختفا؛ تسای دادی قآ یرنریب یخوش ادخ تریرغ. میوشن در زمرق طوطخ زا و مینکنی لوصف و دشاب مع مج نامساود دیابی نامی دندرذگبی ناسک هدهع رب ار بلاطم هنوگنیا حرط تسای رتهب، دناهدیسر ز بلاطم نیا هب مک ی ناسک و دراد دندرادی رتشیب ییانشأ ل ناسم نیا هب مک

دندنامی مذ داتسا رما رظتم س فذ اب تفلانم ی ارپ ن افرع ن اگرزب

علی کل حال، این راه و روش و مسئله بزرگان است [که به نفس خود پاتک می زدند]. خودشان می آمدند انجام می دادند؛ دیگر منتظر استاد نبودند. مطلب را از استاد می گرفتند [و عمل می کردند]. همیشه که آقای حداد نبودند؛ آن موقع که نامه نگاری این طور نبود؛ آن موقع ایمیل نبود که شما بنشیننی اینجا حرف بزنی، آن طرف [دریافت کند] و بعد از دو ثانیه پاسخ بیاید! بعد هم حالا خود تصویر هم باشد! نه آقا! نامه می رفت، پانزده روز طول می کشید، بیست روز طول می کشید [تا به مقصد برسد]. این مرحوم پدر ما وقتی می رفت کربلا، دو ماه، هفتاد روز [می ماند]. بعد از بیست سی روز که آنجا بود، ایشان برای ما و والده یک نامه می داد (ما کوچک بودیم؛ دوازده سال، ده سال، هشت سالمان بود) تازه نامه شان بیست روز [بعد از ارسال] می آمد، ده روز بعد خودشان می آمدند! نامه ای که می آمد، فقط ده روز زودتر از خودشان می آمد! مسافرت های آنها به این کیفیت بود!

دوشی ما قلا وا هب ن آهار، دهد رارق تیلو و سردم رد ار دوخدها و خب س کره

منتها صحبت در این است کسی که بخواهد خودش را در فضای این مکتب و مدرسه و ولایت قرار بدهد، از آن طرف به او القاء می شود، به او گفته می شود، به او توجه می شود و مطالب طبق همان مسیر [سر راهش] قرار می گیرد. [اما] کسی که بخواهد در دلش توجیه کند، این طرف و آن طرف [مطلب را با باطل مخلوط] کند، وقتی آنها ببینند او خودش این طور است، آنها هم به همان حال و هوا و همان وضعیت، او را قرار می دهند [و رها می کنند].

تسوا تّمھ و تّیند اب بسانتم، ترایز زا ناسنا بیصن

زا، هلب [هتبل]! تسینیی مهم مُلُسم ن اندچ ملسلا هیلع [رفعج نیدی سوم] ماما تیاور نیا، نیاربانید ی داء بلاطم کی فرط کی زای لو؛ دنک ترایز شرع رد ار ادخی سک [مکنیا] تسای بیج فرط کی دیوگی م حاضر ماما. تسای نامحرّلاش شرع حاضر ماما. تسای نامحرّلاش شرع ملسلا هیلع ماما نوچ؛ تسای؟ یریکب هچ ن مزا ای ادمآ وت؟ ای ادمآ ی عقوت هچ اب و تساوخ هچ اب، ای ادمآ ن ترایز هب ن لآ مک وت؟! یریکب س م! هرهمرخ نیا ای!؟ یریکب هرهمرخ [ای ادمآ]! فرخنیا ای!؟ یریکب فرخن مزا ای ادمآ ره! ای میک نیا ای!؟ یریکب ای میک! لاط نیا ای!؟ یریکب لاط! هرقت نیا ای!؟ یریکب هرقت! س م نیا ای!؟ ای هاوخی م هچ وت؛ میرادی خسپا ش یارب، ینکی یاضاقت ره و، میراد نامانابنا نیا رد امی هاوخب وتی چی؟! ای هاوخی م هچ وت!

نیدی سوم مرد دوخ رد؛ [دشاب ی هاگیاج بحاص دیابی مرد هب س کره مک تسین روطنیا] هلب، متفرگ [ارش تسد]، مدش هجوت مک ی تقون م! دیای م مرد درد مه قراس! دندرکن م بیج رد تسد، رفعج

1. تسای شزرا ی بزچ اجنیا رد روطنم ی لگفرظ، لافس

ار راکنیا رگید و نک عبوت ورب! بتدوخلام مه ی تشادرب هک ی نآ ی لو! نکذ ار راکنیا رگید: متفگ
!تقرست تین هب، دیآی م رفعد نب ی سوم مرد هب دراد وا «!هدن ماجنا

شرع رد ادخ ترایز باوژ، دنک ترایز تیلو میرد رد دورو تین هب هک ی سک تشاد دهاوخ

رد لخاد مهاوخی م نم: دیوگی م؛ ش دوخ تیلو تین هب رفعد نب ی سوم مرد دیآی م مه ی کی
رفعد نب ی سوم هک تسای نامه نیا! نیا مه ی کی «!دیهدب ماجنا ديهاوخی م ی راک ره؛ مشاب امشد تیلو
تسای نیا «**هشرع ی فی لاعت الله راز ن مکة ثلیه دندع تاب و تبرغ ی فی ایلع ی نبا راز ن م**»: دومرف
ی م ربمغیب، هشیاع ثیدد نآ رد اذل. تسه م رتن بیبای، تسه م رتن بیبای، تسه م رتن بیبای [بتارم]
بجعت [هشیاع] «هداد ماجنا جد کی هک تسای نیا لثم، دنک ترایز ار ی لع مدنزر ف هک ی سک»: دنیامرف
ماجنا جد ود؛ ن کذ بجعت»: دنیامرفی م ترصد «!؟ایم، تافرع، هبعک!؟جد»: [دیوگی م و] دنکی م
رادقم [نآ] [هک تسای نیا ترصد ل احن ابز] «!لویقمه م نآ، هداد ماجنا جد راز ه، جد هد، جد هس، هداد
دهاوخب هک ی سک لا و میوگی م [دودحم] مراد [هشیاع] نیا [ن بیبای تیفرظ] رطاخ هب مزات مه [ار باوژ
ی سک نآ، رکف قفا زایترم نآ اب و تفرعم نآ اب، تیفیک نآ هب، دنک ترایز وحن نآ هب ار اضر ماما
هب هچنآ و هدیسر ادخ عاقل هب، هدرک ترایز ار ادخ! میرادن ی خوشد بخ! هدرک ترایز ار ادخ هک [تسا]
دهدی م و ا هب ادخ، دوش هداد دیباش هاگرد نأصاخ

میدرک زواجن آمدوخ دد زای م زورما و مینکذ تبحصد دایز ام هک هدش هک میصوت هتلا بخ
تبحصد دد زای چراخ دیهاوخب رگید امشد رگا: دنتفگ و هدش دایز ی لیخ راطخا و دیدته اریخا هصلاح
بخ! دسرن اجنآ هب لاعف میهاوخی م ام «!مینک عنم ار امشد ی نارنخی ی لک روط هب هک میروجم ام، دینک
دنکی م ار امل احد تبحصد هظحلام، دنراد تبحم ام هب، ن اتسود و اقفر ن اکشزپ و عابطا مرخلا اب
رصد هسلجر د دیاشد الله عاشن!، داد قیفوت دنوادخ رگا هک دراد مه ی یاهه منت، بالاطم نیا الله عاشن!
س لجم میتساوخذ رگید ام نوچ؛ [مینکی م ضرع] ادعب، هذ م هرگا؛ منکب ضرع، میسری م اقفر تمدخ هک
دوش ی ذلاوط دایز

اضر ماما ترایز هب عایلوا هممه، هدهقلای ذ موس و تسیب رد: ی نار هط هملاء «!دنوشی م فرشم»

امیدواریم که خداوند توفیق بدهد از آن زیارتها [نصیب ما شود]. از آن زیارت هایی که ما
دیده ایم، خودمان که نه، [نصیبمان نشده، ولی] دیده ایم که اولیاء خدا برای زیارت چطور می روند.
زیارت آقای حداد رحمة الله علیه را دیده ایم، زیارت مرحوم آقا [علامه طهرانی] را دیده ایم.
دندومرفی م اقا موحرم

ی م فرشم اضرلا ی سوم نب ی لع ترایز هب عایلوا هممه، [هدهقلای ذ] موس و تسیب ترایز رد
!دنوش

تسا رارسا زای، اضر ماما ترایز رد هدهقلای ذ موس و تسیب زور ی گژیو

این خیلی قضیه عجیبی است. ما راجع به سایر ائمه چنین مطلبی را نداریم. این چه خاصیتی
دارد؟! چه خصوصیتی در امروز هست؟! خب اگر بگوییم شهادت حضرت [است؟!] که خب در همان
آخر ماه [صفر] اتفاق افتاده؛ [گرچه] یک قولی هست که امروز [در بیست و سوم ذی القعدة شهادت
حضرت] است؛ البته قول ضعیفی است؛ قابل توجه نیست. و مسئله شهادت نباید [باعث] این قضیه [و
ایجاد ویژگی خاص این روز] باشد؛ خب مسئله شهادت برای همه ائمه هم هست؛ همه ائمه هم روز
شهادت دارند، روز ولادت دارند، ایام مبارکه دارند. اما [اینکه] امروز چه خصوصیتی است [بماند].
سیرش را هم آنها به ما بیان نکردند.

ی ذ موس و تسیب ترایز تلیضف [اقا]: «دنیوگی م!؟ میراد راکه چ شرس هب ام للاح، ل احل کی لع

!؟ن‌هاه‌! ر‌گيد ن‌ك‌ت‌رايز ايب‌، «ت‌رايز ايب‌» :دنا هتفگ‌!؟ ي‌راد ر‌ا‌ك‌ه‌چ‌ل‌يلد ه‌ب‌ امش‌!؟ «ت‌سيچ‌ ش‌ليلد [ه‌د‌ع‌ق‌لا ن‌ايب‌ اهن‌ا‌ د‌وخ‌، د‌ش‌اب‌ ش‌ر‌س‌ [ن‌د‌ر‌ك‌ ش‌ا‌ف‌ر‌د‌ ح‌ل‌اص‌د‌] ر‌گا «؟د‌راد ي‌ر‌س‌ ه‌چ‌ ن‌يا ل‌ا‌ا‌ح‌» [ه‌ك‌] ي‌راد ر‌ا‌ك‌ه‌چ‌ د‌ر‌ك‌ د‌ها‌وخ‌ن‌ي‌ ق‌ر‌ف‌ ه‌ل‌ئ‌س‌م‌ ل‌ا‌ و ؛د‌ن‌ك‌ي‌م‌ ن‌ش‌ور‌ ا‌ر‌ ب‌ا‌ل‌ط‌م‌ و د‌ن‌ك‌ي‌م‌

ه‌ج‌وت‌م‌ و ل‌و‌ح‌تم‌ م‌ا‌م‌ا‌ ت‌ي‌لا‌و‌ ه‌د‌ها‌شم‌ ه‌ب‌ ح‌ير‌ض‌ ن‌دي‌د‌ ز‌ا‌ م‌ش‌چ‌ د‌يا‌ب‌ ت‌رايز‌ ر‌د‌ د‌د‌ر‌گ‌

م‌ا‌س‌ل‌ا‌م‌ه‌ي‌ل‌ع‌ ه‌م‌ئ‌ا‌ م‌ي‌وق‌ ط‌ار‌ص‌ و م‌ي‌ق‌ن‌س‌م‌ ر‌ي‌س‌م‌ ن‌ا‌م‌ه‌ ر‌د‌ ا‌ر‌ ا‌م‌ اُ‌م‌ه‌ د‌ن‌وا‌د‌خ‌ ه‌ك‌ م‌ي‌را‌و‌د‌ي‌م‌ا‌ الل‌ه‌ع‌اش‌ن‌! ب‌ت‌ك‌م‌ و ه‌ا‌ر‌ ه‌ب‌ ا‌ر‌ ا‌م‌ ت‌ف‌ر‌ع‌م‌ و ش‌ن‌ي‌ب‌، ش‌ي‌پ‌ ز‌ا‌ ش‌ي‌ب‌ و د‌ر‌ا‌د‌ب‌ت‌ ب‌ا‌ث‌ ش‌د‌وخ‌ ي‌ا‌ف‌ر‌ع‌ و ع‌ايل‌وا‌ و ن‌ا‌گ‌ر‌ز‌ب‌ و ت‌س‌ا‌ م‌ه‌م‌ ه‌ي‌ض‌ق‌ ن‌يا ؛د‌ن‌ك‌ل‌ و‌ح‌تم‌ ن‌ط‌اب‌ت‌ ي‌ؤ‌ر‌ ت‌م‌س‌ ه‌ب‌ ر‌ه‌ا‌ظ‌ ن‌دي‌د‌ ز‌ا‌ ا‌ر‌ ا‌م‌ م‌ش‌چ‌ و ،د‌ن‌ك‌ ر‌ت‌ش‌ي‌ب‌ اهن‌ا‌ ا‌ر‌ م‌ا‌م‌ا‌ ت‌ي‌لا‌و‌ ؛د‌ي‌ن‌ي‌ب‌ ا‌ر‌ م‌ا‌م‌ا‌ ر‌و‌ض‌ ؛د‌ي‌ن‌ي‌ب‌ ا‌ر‌ م‌ا‌م‌ا‌، د‌ي‌ن‌ي‌ب‌ ا‌ر‌ ح‌ير‌ض‌ د‌ي‌و‌ر‌ب‌ امش‌ ه‌ك‌ن‌يا‌ ي‌ا‌ج‌ه‌ب‌ [د‌ي‌ن‌ي‌ب‌ي‌ م‌ذ‌ ا‌ر‌ ر‌ه‌ا‌ظ‌ ر‌گ‌يد‌] .د‌ر‌ك‌ د‌ها‌وخ‌ ت‌و‌ا‌ف‌ت‌ ر‌د‌ق‌، د‌ر‌ك‌ د‌ها‌وخ‌ ق‌ر‌ف‌ ر‌د‌ق‌ ه‌ل‌ئ‌س‌م‌ د‌ي‌ن‌ي‌ب‌ ت‌ق‌ون‌ آ ؛د‌ي‌ن‌ي‌ب‌ ي‌ر‌ا‌ك‌ه‌ز‌ي‌ر‌ ن‌يا ،ت‌س‌ا‌ ر‌ت‌گ‌ت‌ش‌ق‌ ن‌يا ؟د‌راد ي‌ل‌ب‌ق‌ ح‌ير‌ض‌ ن‌ا‌ ي‌ا‌ي‌ ف‌ل‌ا‌ت‌خ‌ا‌ ه‌چ‌، ه‌د‌ش‌ض‌ و ع‌ ه‌ك‌ ح‌ير‌ض‌ ا‌يا‌» ه‌ك‌ ا‌ق‌ا‌» :د‌ن‌ك‌ي‌م‌ ل‌ا‌ؤ‌س‌ ن‌م‌ ز‌ا ،د‌ن‌ك‌ي‌م‌ م‌ا‌ك‌ن‌د‌ د‌ن‌يا‌ي‌م‌ ي‌ت‌ق‌و‌ ه‌ك‌، ت‌س‌ا‌ م‌ا‌و‌ع‌ ي‌ا‌ر‌ب‌ اهن‌يا «... و ت‌س‌ا‌ ر‌ت‌ش‌ي‌ب‌ ش‌ا‌ م‌ر‌ق‌ن‌د‌ ه‌ك‌ ح‌ير‌ض‌ ن‌يا ا‌ق‌ا‌! ن‌ك‌ب‌ ا‌ر‌ ت‌ت‌رايز‌ ن‌ا‌ج‌ا‌ق‌ا‌» [م‌ي‌و‌گ‌ي‌م‌] «!؟ ه‌د‌ش‌ض‌ و ع‌ ه‌ك‌ ت‌س‌ا‌ ي‌ ح‌ير‌ض‌ ن‌ا‌م‌ه‌ ن‌يا ن‌ا‌ج‌ا‌ق‌ا‌ .ت‌س‌ي‌چ‌ م‌ن‌اد‌ي‌ م‌ذ‌ و ن‌ه‌ا‌ و م‌ر‌ق‌ن‌د‌ ه‌ك‌ م‌ه‌ ن‌يا ؛ت‌س‌ا‌ ن‌ي‌ي‌ا‌پ‌ن‌ا‌ ب‌خ‌ ه‌ك‌ ت‌س‌ا‌ض‌ر‌ م‌ا‌م‌ا‌ ن‌د‌ب‌ر‌گا‌ !ت‌س‌ا‌ ن‌يا .د‌ن‌ت‌س‌ه‌ [ا‌ه‌]ز‌ي‌چ‌ ن‌يا ر‌د‌ م‌د‌ر‌م‌ ؛ر‌گ‌يد‌ د‌ن‌ان‌ ي‌م‌ه‌ م‌د‌ر‌م‌ .د‌ي‌م‌ه‌ف‌ن‌ ا‌ي‌ د‌ي‌م‌ه‌ف‌ م‌ن‌اد‌ي‌ م‌ذ‌ «!ن‌ك‌ م‌ا‌م‌ا‌ ه‌ب‌ ه‌ج‌وت‌ ،د‌ن‌ن‌ا‌د‌ر‌گ‌ر‌ب‌ و د‌ن‌ن‌ك‌ل‌ و‌ح‌تم‌ ن‌ط‌اب‌ م‌ش‌چ‌ ن‌ا‌ ه‌ب‌ ر‌ه‌ا‌ظ‌ م‌ش‌چ‌ ن‌ي‌م‌ه‌ ز‌ا‌ ا‌ر‌ ا‌م‌ ه‌ك‌، ن‌ي‌م‌ه‌ ي‌ا‌ر‌ب‌ د‌نا‌ه‌د‌م‌ا‌ ن‌ا‌گ‌ر‌ز‌ب‌ الل‌ه‌ع‌اش‌ن‌!

خ‌ب‌ ا‌ج‌از‌ه‌ م‌ي‌ف‌ر‌م‌ا‌ي‌يد‌!؟ خ‌ي‌ل‌ي‌ خ‌وش‌ و‌ق‌ت‌ ش‌د‌ي‌م‌ ا‌ز‌ ز‌ي‌ار‌ت‌ت‌ان‌. ا‌م‌ي‌د‌وا‌ر‌ي‌م‌ ك‌ه‌ م‌ا‌ ر‌ا‌ ا‌ز‌ د‌ع‌ا‌ ف‌ر‌ا‌م‌وش‌ ن‌ك‌ن‌يد‌. م‌ا‌ م‌ث‌ل‌ ا‌ق‌ا‌ي‌ ح‌د‌اد‌ ن‌ي‌س‌ت‌ي‌م‌ K‌ه‌ ب‌گ‌و‌ي‌ي‌م‌ ن‌ي‌از‌ ب‌ه‌ د‌ع‌ا‌ [ن‌دا‌ر‌ي‌م‌]؛ ا‌ي‌ش‌ان‌ [ا‌ي‌ن‌ ط‌ور‌ ب‌ود‌ن‌د‌]. ن‌ه‌، م‌ا‌ ن‌ي‌از‌ د‌ار‌ي‌م‌! م‌ا‌ س‌ر‌ ت‌ا‌ پ‌ا‌ي‌م‌ان‌ ن‌ي‌از‌ ب‌ه‌ د‌ع‌ا‌ و ه‌م‌ت‌ ر‌ف‌قا‌ و نَفسِ ر‌ف‌قا‌ست‌! ا‌ن‌ ش‌اء‌الل‌ه‌ K‌ه‌ م‌ا‌ ر‌ا‌ ف‌ر‌ا‌م‌وش‌ ن‌ك‌ن‌يد‌.

دَمَحْمَلِ اَوْ دِمَحْمَلِ اِلَعْلِ صَدْمَهَلَلَا